

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېاد بدین بوم و بر زنده یک تن مېاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

لوموند دیپلماتیک

فروری 2011

آخر آلمان در افغانستان چه کار دارد؟

اروپانیان درگیر جنگی که ربطی به آنها ندارد

نوشته Philippe Leymarie

به رغم گسیل انبوه نیروهای کمکی آمریکا به افغانستان، سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) موفق نمی شود اراده اش را در آن کشور تحمیل کند. از زمان کنفرانس سران کشورهای عضو پیمان در ماه نوامبر سال گذشته در لیسبون، این سازمان تا سال ۲۰۱۴ به خود مهلت داده است تا اختیارات خویش را به پلیس افغانستان واگذار کند. عملیات پیشین «کمک برای حفظ امنیت» اینک به جنگی تمام عیار مبدل شده است که بر رهبران و افکار عمومی کشورهای اروپایی تاثیر نهاده و آنان را به فکر «رهیدن از این مهلکه» انداخته. بحث و گفتگو در باره تجدید مأموریت سپاهیان اعزامی آلمان به افغانستان –سومین نیروی ائتلاف– ریشه در شالوده و بنیان سیاست ملی کشور آلمانی دارد.

«ما یکه خورده بودیم. فهمیده بودیم که آنها مطالبی را از ما پنهان می کنند. هیچ چیز روشن نبود: تعداد کشته شدگان، اجساد جابجا شده ...» در آن روز ۴ سپتامبر ۲۰۰۹، هنگامی که یکی از فرماندهان سپاهیان اعزامی آلمان در صحن نیروی بین المللی کمک به استقرار امنیت در افغانستان (ایساف)، از نیروی هوایی ناتو خواستار بمباران دو کامیون سوخت بری شد که شورشیان ربوده بودند، سیتا ماس (Citha Maass)، کارشناس سیاست آلمان در افغانستان از مؤسسه سیاست بین الملل و امنیت آلمان، در چهار چوب مأموریتی رسمی در افغانستان به سر می برد. بهانه درخواست آن افسر بلندپایه خطری بود که در صورت دست زدن به عملیات زمینی برای بازپس گیری خودروها جان سربازان آلمانی را تهدید می کرد.

آنچه سریعاً «افترض فندور» نامیده شد جان صد و چهل و دو افغان را گرفت که بیشتر آنها غیرنظامی بودند. و تصویری را در هم شکست که آلمان میل داشت در اذهان مردم برجای گذارد. این کشور مدتها بعد نظامی درگیری خویش را انکار کرده و آنرا چون «کمک به توسعه [افغانستان] در سایه حمایت نیروهای مسلح» جلوه داده بود، اقدامی بشر دوستانه و آرمانخواهانه که با پیکار علیه شورشیان فاصله بسیاری داشت: برپا داشتن یک دموکراسی به سبک غربی، آزادی زنان، دستیابی دختران جوان به آموزش، و غیره.

«جنگ همچنان در پس پرده اقدامات بشردوستانه پنهان مانده بود.» ماس یادآور می شود که سامانه اینترنتی وزارت دفاع آلمان لبریز از مطالبی درباره پشتیبانی از دولت افغانستان، توزیع خواربار، بازگشت پناهندگان بود اما تقریباً هرگز سخنی از چگونگی بازگرداندن امنیت به کشور به میان نمی آورد: «تا پیش از ماجرای فتنوز، دولت آلمان تصویر افغانستان نیکبخت تری را به نمایش می گذاشت که از آنچه واقعیت نشان می داد مثبت تر بود و وضعیت را به واژه های دیپلماتیک توصیف می کرد، بی آنکه جزئیات زیادی را به دست دهد.» سال ۲۰۱۰ دور از آنکه ثباتی که مژده داده بودند را به ارمغان بیاورد، خشن ترین و مرگبارترین دوره ای بود که افغانستان از هنگام ایجاد نیروی بین المللی کمک به امنیت در سال ۲۰۰۳ به خود دیده است.

جامعه آلمان، درست نظیر نمایندگان مجلس، احساس می کرد که فریب خورده است. برای آرام کردن آنها، یک بررسی پارلمانی به راه انداختند. پیش از آنکه گزارش این بررسی در هیاهوهای تغییر ائتلاف دولتی گم شود، استعفاي وزیر دفاع، معاون وی و رئیس ستاد ارتش را به دنبال آورد. در آوریل ۲۰۱۰ خانم انگلا مرکل برای نخستین بار پس از گزینش به مقام صدراعظمی، در محوطه فرودگاهی برای ادای احترام، به پیشباز اجساد هفت سرباز آلمانی رفت که در افغانستان جان داده بودند. و خود وی سرانجام – به اکراه – واژه جنگ را بر زبان آورد که تا آنزمان تابو بود.

سون هانسن (Sven Hansen) روزنامه نگار تاگس زایتونگ (Tageszeitung)، روزنامه دست چپی چاپ برلین (۱) که دفترش در رودی-دوچکه-اشتراسه (Rudi-Dutschke-Strasse)، در چند متری ایستگاه بازرسی پیشین چارلی (۲) قرار دارد می گوید «ناگهان کشف کردیم که فرمانده آلمانی درست مثل یک بز بادهار رفتار می کرده است. پیشترها آمریکایی ها بودند که این نقش را بازی می کردند. [آنها می گفتند]: اول شلیک کن، بعد پرس و جو کن! اما ما آباد گران، آدم خوب ها بودیم. [می گفتیم]: ابتدا بپرس و فقط بعد از آن، اگر جانت در خطر بود اخطار بده»...

تصویر سربازان آبادگر، در ناحیه ای از شمال کشور، در منطقه ای ایمن انگاشته، ناگهان در هاله ابهامی فرو رفت. کلیساهای آلمان، هر چند عاقل و سربراه، دست از حمایت دولت برداشتند. اسقف مارگوت کاسمان (Margot Kassmann)، شاخص ترین شخصیت کلیسای اوانژلیک آلمان (۳)، در خطابه ای طنزین انداز در روز اول ژانویه ۲۰۱۰، بانگ برآورد که «هیچ چیز خوشایندی در افغانستان نیست». عالیجناب روبرت تولیچ (Robert Zollitsch)، همتای کاتولیک وی و اسقف اعظم فرایبورگ (Fribourg)، خواستار تغییر سیاست شد، که «از چشم انداز اخلاق مسیحی امری ناگزیر شده است». از چند سال پیش، دین یاران سپاهی که از افغانستان باز می گشتند با شرح آنچه شاهد بوده اند و با بحث و گفتگو در پهنه دانشگاه ها، سازمان های غیر دولتی یا کلیساهای شکافی را بر ملا می ساختند که میان اهداف رسمی [درگیری در افغانستان] و واقعیت آن وجود داشت.

بلای نازل شده دیگر: افشاگری های سامانه ویکی لیکس (WikiLeaks) در ماه اوت ۲۰۱۰ از همکاری عناصری از نیروهای ویژه آلمان با یگانی از ارتش آمریکا پرده برداشت که مأموریت سربه نیست کردن فرماندهان طالبان به آن واگذار شده بود. این نیروهای ویژه می بایست یا آنان را می کشتند و یا بدون محاکمه در بند نگه می داشتند. به نوشته شپیگل (Der Spiegel) گاهنامه مهم آلمان، ارتش (Bundeswehr) به میل خود سران طالبان را به فهرست کسانی افزوده بود که می بایستی کشته شوند.

در افغانستان، «پیش از هر چیز می دانیم که نمی دانیم»

در وزارت امور خارجه اطمینان خاطر می دهند که این وظیفه نیروهای ویژه، علنی و مأموریت آنان شفاف و با شورهای پیاپی مجلس همراه بوده است. اما آقای وینفرد ناخوتوای (Winfried Nachtwei)، سخنگوی پیشین سبزها (Die Grünen) که خود متخصص افغانستان هم هست، عقیده دارد که این افشاگری ها تأییدی بر «اوضاع ننگین» حاصل از یک درگیری است که وی آنرا «احمقانه» و بی ارتباط با امنیت آلمان می داند. تأسف او از آنست که در این ستیز «پیش از هر چیز می دانیم که نمی دانیم».

بندلر بلوک (Bendlerblock)، ساختمان ساده و بی پیرایه ای در قلب برلین است که هنگام جنگ جهانی دوم ستاد نیروی دریایی آلمان بود و امروز وزارت فدرال دفاع را در خود جای داده: در همانجا بود که افسران عالیرتبه سو قصدی را تدارک دیدند که نزدیک بود در روز ۲۰ زویئه ۱۹۴۴ جان آدلف هیتلر را بگیرد؛ سرهنگ کلاوس گراف فون شتاوفنبرگ

(Claus Graf von Stauffenberg) و دسیسه چینان دیگر را در همین ساختمان اعدام کردند. ستایش امروزی از این چهره های (نادر) نظامی مقاومت بر علیه نازیسم، تائیدی بر دموکراتیک بودن ارتش نو آلمان است که در سال ۱۹۵۴ با موافقت و تحت نظارت – متفقین و مجلس فدرال (Bundestag) تشکیل شد تا کابوس قشون رژیم نازی [ورماخت: ۱۹۴۵ - ۱۹۳۵] Wehrmacht را از خود دور سازند.

افسری که در آنجا پذیرای ماست به راحتی می پذیرد (۴) که از هنگام جنگ جهانی دوم، نخستین باری است که اینهمه انسان با دخالت ارتش آلمان کشته می شوند. گذشته از آن ستاد فرماندهی سپاهیان اعزامی ارتش آلمان نخستین نهادی بود که قواعد تازه گشودن آتشی را به طور جدی زیرپا نهاد که ژنرال ستانلی مک کریستال (Stanley McChrystal)، فرمانده وقت نیروی کمک به امنیت افغانستان به تازگی، دقیقاً به منظور پرهیز از گزند به غیر نظامیان، وضع کرده بود (۵).

«پذیرش میزان قابل قبولی از خشونت»

اما، بیش از یک سال بعد [از قتل غیرنظامیان]، در ساختمان وزارت فدرال دفاع ترجیح می دهند که «از زاویه مثبتی به قضایا بنگرند»: این حادثه ها و افشاگری ها دست کم نشانه آن است که نظامیان آلمان – که چند سالی است از درگیری ناچیز آنها در میدان های نبرد خرده می گیرند – با تمام وجود در پیکارهای ولایات شمالی، که به دست طالبان افتاده، مشارکت داشته اند. در ماه فوریه ۲۰۱۰، به تقاضای مصرانه امریکایی ها، برلین پذیرفت که نیروی کمکی ۵۰۰ نفره ای را به افغانستان گسیل دارد، و بدینگونه جایگاه خود را در مقام سومین نیروی اعزامی در میان نیروهای ائتلاف استوار سازد (که هرچند مجلس سقف آنرا ۵ هزار و ۳۵۰ رزمده تعیین کرده، اما غالباً این تعداد در عمل به ۴ هزار و ۶۰۰ نفر نزدیک تر بوده است). (بدینگونه نیروهای اعزامی آلمان در رده بندی پس از ایالات متحده (۱۳۰ هزار) و بریتانیا (۱۰ هزار)، اما پیش از فرانسه (۳ هزار و ۸۵۰) جای دارند.

بیش از ۴۰۰ نظامی که ۲۰۰ مأمور پلیس نیز دستیار آنانند، خود را منحصرراً وقف آموزش نیروهای افغانی کرده اند. اعتبارات تخصیص یافته به ارتش دو برابر و ساز و برگ نظامی آنها را برای رویارویی با خطرات سازگار کرده اند: زره پوش های چندلایه، پشتیبانی توپخانه، برخورداری از هواپیماهای بدون سرنشین. یکی از افسرانی که خاطر نشان می ساخت ارتش آلمان در عملیات بازیگری تمام عیار است، به خود می بالید که «به نظر من، ساز و برگ شخصی سرباز آلمانی در افغانستان بهترین تجهیزاتی است که تا کنون کسی توانسته از آن بهره مند شود». و اینکه این ارتش با رعایت همان قواعد گشودن آتش پا به میدان رزم می گذارد، البته با در نظر گرفتن یک محدودیت: ناحیه ای که با تائید مجلس، به ارتش آلمان واگذار گردیده، همچنان ولایات شمالی است (۶).

افسر مخاطب ما علاوه بر این، بیشتر از «سو تفاهمی» متأسف است که میان ارتش و جامعه آلمان پدید آمده، حال آنکه، به عقیده وی که گرفتار جنگی است که اکنون دیگر بایسته نامش است، مسئله دقیقتر شاید آن باشد که «سیاستمداران و افکار عمومی می بایست [میزان مناسبی از خشونت را بپذیرند].»

یک دیپلمات در وزارت امور خارجه، پژواک پر طنین رخداد اندوهبار قندوز را در کفه ترازویی می گذارد که کفه دیگرش کم و بیش چشم پوشی مقامات محلی افغانی است، که به اعتقاد آنها در گرماگرم وضعیتی سخت نا ایمن، رفتار نظامیان شیوه ای معمول بوده. این دیپلمات منت می گذارد که «خسارت» قربانیان بمباران – ۵ هزار یورو برای هر خانواده طبق موازین ناتو – را از ماه اوت ۲۰۱۰ واریز کرده اند. وی با تأکید بر این که پرداخت این کمک نه الزامی حقوقی که اقدامی اندیشیده است، آنرا پیش از هرچیز همچون «نذری در سوکواری به سیاق سنت محلی» جلوه می دهد.

درگیری در افغانستان و بحران اقتصادی، باعث شدند که ارتش آلمان از سال ۲۰۱۱ شاهد ژرفترین تغییر و تحول در طول حیات پنجاه و پنج ساله خود باشد. گزارش کمیسیون وایس (Weise)، که مسئول موسسه فدرال برای کارایی ریاستش را بر عهده داشت، آن را «نهادهی دیوان سالار، با ابعادی غول آسا و بسیار پرهزینه نسبت به دست آوردهایش» بر شمرده است که در وضعیتی نیست که بتواند به وظایفش عمل کند (۷). (از سوی دیگر موسسه پژوهش اقتصادی آلمان هزینه سالیانه واقعی درگیری در افغانستان را – به جای فقط یک میلیاردی که در بودجه دفاع بدان اختصاص یافته – تا ۳ میلیارد یورو برآورد کرده است، صورت حسابی معادل ۳۶ میلیارد یورو در فاصله سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۳، یعنی تاریخی که قرار است بیرون بردن محتمل نیروها آغاز گردد.

آقای کارل-تئودور زو گوتنبرگ (Karl-Theodor zu Guttenberg) وزیر دفاع فدرال، به دلایل اقتصادی و کارایی نظامی، میل دارد با تکیه به پشتیبانی خانم مرکل شمار یگان های مأمور در خارج از کشور را دو برابر کند، اما در عین حال یک سوم از شمار سربازان بکاهد (تعداد آنها به ۱۸۰ هزار تن خواهد رسید (که هماهنگ با حذف عملی خدمت اجباری مشمولان است، که ارتش آلمان از هنگام تأسیس در سال ۱۹۵۵ بر آن تکیه داشته. احزاب لیبرال، سبز و چپ حاضرند با تعلیق سربازگیری از مشمولان نظام وظیفه، که (از هنگام کاهش مدت آن به شش ماه) از لحاظ نظامی بسیار تبعیض آمیز و ناکارآمد شده است کنار آیند، اما دموکرات های مسیحی (CDU) و مسیحیان باواریا (CSU)، که هنگام کنگره خود در ماه اکتبر ۲۰۱۰ در باره آن به بحث نشستند، وزنه خویش را به کار گرفتند تا نظام وظیفه داوطلبانه گسترده تری را برای انجام خدمات مدنی جایگزین آن کنند. نظام تازه از ماه ژوئیه آینده جایگزین سربازگیری خواهد.

ارتش آلمان که از بنیاد می بایست دموکراتیک، صلح جو، و مرکب از «سربازانی شهروند» باشد، در آغاز به حال خود رها نشده بود. پیش از سال ۱۹۹۰، جمهوری فدرال آلمان (RFA) و جمهوری دموکراتیک آلمان (RDA)، که هیچکدام از حاکمیتی همه جانبه برخوردار نبودند، در عملیات بین المللی موسوم به «حفظ صلح» شرکت نمی کردند. روز ۲ اکتبر ۱۹۹۰ به دنبال سقوط «دیوار برلین»، مذاکرات معروف به «۲ + ۴» (۹)، به عهدنامه وحدت و انتقال حاکمیت انجامید. قانون اساسی آلمان غربی که به آلمان متحد تحمیل شد، برخلاف قاعده ای که در شماری از کشورها (از جمله فرانسه) جاری است، مقرر داشته که همه مأموریت های نظامی در خارج از کشور را مجلس باید تصویب کند.

هر تصمیم مهمی -مانند تمدید مأموریت- ناگزیر به «مشقی سرگیجه آور از سیاست داخلی (۱۰)» تبدیل می شود، که به تصویب زنجیره ای از تگناهای دست و پاگیر می انجامد، تا جایی که این احساس را در نظامیان برمی انگیزد که پشتیبانی رهبران سیاسی بدون ایراد هم نیست. گذشته از آن سلوک ارتش آلمان را یک بازرس پارلمانی نیروهای مسلح بطور روزمره دنبال می کند. این بازرس که مجلس، با رأی مخفی، برای مدت پنج سال برمی گزیند، نه سمت نمایندگی دارد، نه کارمند دولت است، و نه به طریق اولی یک نظامی؛ وی «با دغدغه حمایت از حقوق بنیادین، و در مقام رکن کمکی مجلس برای اعمال کنترل» انتخاب می شود.

دولت آلمان ناگزیر می بایست اوضاع و احوالی را پدید آورد تا افکار عمومی رفته رفته گسیل ارتش به سرزمین هایی بیرون از اروپا و فراسوی ناحیه طبیعی مداخله این پیمان را بپذیرد؛ ناتو پس از نابودی دشمنی که اتحاد شوروی بود، دیگر خود را «بدون مرز» می انگاشت. نخستن مشارکت بین المللی [ارتش آلمان] در کامبوج در سال ۱۹۹۳، در قالب مأموریتی پزشکی از همین رویکرد بر می خاست. سپس مأموریت سومالی در سال ۱۹۹۴ باز در چهار چوب اقدامی بشر دوستانه پیش آمد.

«دشمن ما نه طالبان که تروریسم است»

اما گذار واقعی «از فرهنگی خویشتندار به مشق و مشی قدرت (۱۱)»، در سال ۱۹۹۹ به تصمیم گرهارد شرودر (Gerhard Schröder) صدر اعظم سوسیال دموکرات این کشور با مشارکت آلمان در عملیات نظامی علیه صربستان و جنگ کوسوو سرگرفت. نخستین محک تجربه در میدان نبرد. پس از سؤ قصدهای سپتامبر ۲۰۰۱، درگیر شدن در کنار آمریکایی ها در «جنگ علیه تروریسم» در سال ۲۰۰۳ با پدیداری نیروی بین المللی کمک به استقرار امنیت افغانستان دنبال شد. آلمان یکپارچه که «وضعیت استثنائی تاریخی عدم حاکمیت (۱۲)» را پشت سر نهاده و بازیگر اقتصادی عمده ای بود، آنگاه به لطف نسل تازه ای از رهبرانی که پس از جنگ جهانی دوم چشم به جهان گشوده بودند خواست تا «عادی بودن» خویش را به نمایش گذارد، نسلی که بر آن بود «وظیفه زنده نگهداشتن خاطرات دروان نازی دیگر [نمی باید] مانع بازدارنده ای بر سر راه آلمان در صحنه بین المللی باشد».

از آن هنگام ارتش آلمان رسالتی را در مداخلات خارجی برای خود بازشناخته است: کنگو (۲۰۰۶)، چاد (۲۰۰۷)، یا (از سال ۲۰۰۸) علیه دزدان دریائی سومالیائی در اقیانوس هند. اما همواره در عملیاتی محدود به زمان و مکان دست به عمل زده که مجلس نیز با دقت آنها را زیر نظر داشته است؛ عملیاتی از چشم انداز همبستگی بین المللی و باز سازی های دوران پس از ستیزه ها، بدون ادعای ارتباط با امنیت جمهوری فدرال آلمان و با این نگرانی که کاربرد جنگ افزارها در چارچوب حفاظت از نظامیان محدود بماند.

در آلمان همانند کشورهای دیگر اروپا (مقاله ای در همین شماره)، افکار عمومی حساسیت اندکی به برهانی نشان می دهد که می خواهد ثابت کند سرنوشت آزادی شهروندان شان، در کوهساران افغان، رقم می خورد. آقای کارل فون وگو (Karl von Wogo) از حزب دموکرات مسیحی و رئیس پیشین کمیسیون فرعی دفاع در پارلمان اروپا، که خود هوادار مداخله غرب بوده است، می پرسد «چرا امروز باید آنجا بمانیم؟». این سردهسته و راه بر دیپلوماسی اروپایی با تصریح اینکه «دشمن ما تروریسم بین المللی است و نه طالبان؛ این وظیفه ای نظامی نیست بلکه کار پلیس است»، یادآور می شود که آلمان با هدف تضمین ثبات افغانستان خود را درگیر ساخته، به همانگونه که پیشترها برای ثبات کوسوو پا به میدان نهاده بود: اولویت برای پلیس، دادگستری، آموزش...

مسئله منطقه بالکان یک نگرانی واقعی برای مردم آلمان بود که لزوم درگیری نظامی را به چشم می دیدند و می خواستند از وقوع قتل عام هائی در یک کشور اروپایی جلوگیری کنند. حال آنکه افغانستان در دورست ها قرار دارد. همانوقت ها هم به دشواری می توانستی برای «فروش» درگیری ها در آفریقا -کنگو، چاد -خریدارانی بیایی. فقط عملیات ضد دزدان دریایی در اقیانوس هند بود که خصلت هائی آرمانی ارائه می داد: برکنار از بیم قربانی کردن غیر نظامیان؛ جنگی میان «حرفه ای ها» (دزدان دریایی علیه سربازان)؛ گونه ای خیال برانگیزی (رومانتیسم)، (راهزنان دریاها، آب های گرم)؛ حفاظت از مسیرهای بازرگانی (مأموریتی برای سلامت عمومی)؛ اقدامی چند ملیتی، و غیره.

به عقیده هانسن، راهبرد کنونی اشتباه است: سربازانی بیشتر برای وضعیتی که رو به وخامت می رود. اما این روزنامه نگار، هواخواه جهان سوم، میلیتاریسم گریزی که می گوید همانند گروه نویسندگان روزنامه اش برآشفته است، می پرسد که آیا راهبرد دیگری می توان یافت؟ «مداخله کنونی چندان ثمری به بار نیاورده است. خوب، حالا چه؟ افغان هائی را که تا به حال به دنبال خود کشیده ایم رها کنیم و برویم؟ اما اگر ناتو افغانستان را ترک کند، آیا همان اندک چیزهائی هم که وجود دارد از هم نخواهد پاشید؟»

خانم مرکل همانند بیشتر همتایان اروپائیش به تأکید می گوید که «ما در افغانستان، برای [حفظ] امنیت آلمان و [رعایت] حقوق بشر نبرد می کنیم». یک دیپلمات روی دست وی بلند می شود «تاکنون در آلمان بخت یارمان بوده است. اما سو قصد هائی لندن و مادرید رخ دادند...». وی این نکته را برجسته می سازد که حدود چهل ملت در ائتلاف نیروی بین المللی کمک به امنیت افغانستان حضور دارند: «همه هستند.» و ما از اینکه بخواهیم «افغانستان را به یک سوئیس تازه تبدیل کنیم» چشم پوشیده ایم.

مخاطبان ما یادآور می شوند که این ستیزه بُعدی ژئوپولیتیک یافته که به سرتاسر آسیای مرکزی مربوط است، و نه فقط به سبب خطوط لوله نفتی یا مواد اولیه. اینها بر آنند که «این ناحیه، پهنه خاکی شکننده ای است که می باید ثبات یابد.» به عقیده یکی از آنها، همین دلیل نیاز این کشور به کمکی دراز مدت است: از سال های دهه ۱۹۷۰، آلمان سه بار خود را موظف به آموزش مأموران پلیس افغانی دیده بود. در سال های دهه ۱۹۶۰، افغانستان نخستین کشور برخوردار از کمک های آلمان بود. امروز هم باز دوباره این کشور کمک گیرنده نخست شده است (۱۳).

نباید برای «خشنودی آمریکائی ها جنگید»

آغاز رابطه ژرمن و افغان به بیش از صد سال پیش برمی گردد. در سال ۱۹۱۹ پادشاه افغانستان به قیصر آلمان کمک کرده بود تا پس از شکست [در جنگ اول جهانی] از انزوای دیپلماتیک بیرون آید. هنگام جنگ جهانی دوم، هیتلر -که به زعم وی افغان ها از تبار آریائی بودند- کوشید که از این کشور برای دور زدن بریتانیائی ها استفاده کند. در جهت عکس، آلمان غربی از مهاجرانی استقبال کرد که از اشغال کشورشان به دست اتحاد شوروی می گریختند. و دانشجویانی از آن کشور نیز در دانشگاه های آلمان شرقی ثبت نام کردند. دبیرستانی در کابل، به نام مدرسه «جرمن امانی» -که با مؤسسات فرانسوی و ترک رقابت دارد- گواهی بر این نزدیکی کهن است که چنانچه سخنان مخاطبانمان راست باشد، افغان ها هرگز نخواهند توانست آلمانی ها را چون اشغالگرانی به سیاق اتحاد شوروی یا امریکائی ها بنگرند. ضربه تکان دهنده پس از رخداد فئدوز بیشتر از آنرو گزنده و آزاردهنده بود که افکار عمومی آلمان ناگهان دریافت که «سربازان در خدمت پیشرفت» مهربان و بی آزارشان تا چه اندازه در کشوری دوست همچون جنگجویان غارتگر رفتار کرده اند.

این آگاهی اثری بیدار کننده داشت. [ماجرای] افغانستان به آلمان کمک کرد تا خود را در چشم خویش در وضعیت عادی جلوه دهد: آیا ممکن است این ملت وحدت یافته ای که همواره قدرت عمده اقتصادی بوده، «کوتوله ای سیاسی» باقی مانده باشد، تا آنجا که مثلاً ارتش برای نگاهداشتن حرمت خویش در چشم دیگران دچار زحمت باشد؟ سخنان هورست کوهرل (Horst Köhler) رئیس جمهور آلمان که در بازگشت از بازدید سپاهیان آلمانی مستقر در افغانستان در ماه مه ۲۰۱۰ تصریح کرده بود که کشورش همچنین باید «از منافع خود، آزادی بازرگانی و داد و ستد به طرق نظامی دفاع کند»، حتی نزد دوستانش هم رسوائی به بار آورد. او پس از آنکه زو گوتنبرگ وزیر دفاع در پاسخ به وی تأکید کرد که «منافع اقتصادی توجیهی برای لشکر کشی به افغانستان نیست»، ترجیح داد که از مقام خود کناره گیرد.

به دنبال محارای اندوهبار قندوز، رئیس جمهور کار در هم شکستن آئینه ای را به پایان برد، که در سال های اخیر تصویری از آلمانی باز می تاباند که به رسالت یا به ضرورت، صلحجو و بازسازنده و انسان دوست بود. آقای کوهرل اطمینان می داد که سخنانش را بد فهمیده اند: [زیرا] او به مشارکت آلمان در عملیات اروپایی اتلانتا (Atlanta) برای تضمین امنیت کشتیرانی در اقیانوس هند اشاره می کرده است و نه به درگیری در افغانستان. اما دیگر دیر بود: به تفسیر ماس «در آلمان ما عادت نکرده ایم که به زبان مصالح ملی سخن بگوئیم.»

دولت آلمان؛ عجلتاً در روز ۱۲ ژانویه تمدید مأموریت ارتش در صحن نیروی بین المللی کمک به استقرار امنیت افغانستان راتصویب کرد که مجلس می بایستی در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱، در پایان مهلت رسمی مأموریت کنونی بر آن صحنه بگذارد. همه سازمان های سیاسی میل دارند که پایان امسال آغاز خروج نیروها باشد. تنها تشکل کمونیست پیشین و دست چپ سوسیالیست کنونی (Die Linke) خواستار خروجی بی درنگ است. در عوض، چنانچه تا ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲ اوضاع و احوال سیاسی و نظامی به نحو دلخواهی تحول نیابد، دریافت مجوز دیگری از مجلس در سال آینده بسیار دشوارتر خواهد بود. بخش های بزرگی از سبزه ها، سوسیال دموکرات ها نظیر دموکرات های مسیحی شاید تغییر موضع دهند و به اردوگاه کسانی بپیوندند که «ضد [مداخله]» اند. به عقیده ماس «دیگر نمی توان در افغانستان به سادگی برای خشنودی آمریکایی ها جنگید و ماده همبستگی پیمان ناتو پس از حملات به برج های نیویورک را پیش کشید. هیچ دلیل مبرمی نیست که یک آلمانی "برای افغانستان بمیرد»."

پی نوشت ها

- ۱- این روزنامه هر ماه نسخه لوموند دیپلوماتیک به زبان آلمانی را منتشر می کند.
- ۲- ایستگاه بازرسی چارلی معروفترین قرارگاه مرزی میان برلین شرقی و غربی در زمان وجود دیوار بود. این ایستگاه که در ماه ژوئن ۱۹۹۰ فرو ریختند، امروز محل بازدید از قلم نیاذاختی جهانگردان است.
- ۳- در ماه فوریه ۲۰۱۰، خانم کاسمن (Kässmann) پس از بازداشت به علت رانندگی در حال مستی وادار به کناره گیری شد.
- ۴- وی مانند مخاطبان ما در وزارت امور خارجه میل داشت که نامش برده نشود.
- ۵- ژنرال مک کریستال (McCrystal) در ماه ژوئن ۲۰۱۰ از مقام فرماندهی برکنار و ژنرال دیوید پترائوس (David Petraeus) جانشین وی شد. نگاه کنید به نوشته «افغانستان: با پترائوس»؛ در سامانه انترنتی دفاع (<http://blog.mondediplo.net>)، ۲۵ ژوئن ۲۰۱۰.
- ۶- انتقال های احتمالی به نواحی دیگر، به انجام مأموریتی مشخص در زمانی معین، به کسب مجوز از وزارت دفاع بدون مشورت با پارلمان محول گشته است.
- ۷- مثلاً، برای هر سربازی که به سرزمینی در خارج از کشور اعزام شود، به ۳۵ نظامی و ۱۶ غیرنظامی نیاز است؛ و خود وزارتخانه به ۱۷ دایره تقسیم شده است که اختیارات بسیاری از آنها در یکدیگر تداخل دارند. نگاه کنید به TTU – آگاهی نامه سوق الجیشی و امور دفاعی، شماره ۷۷۵، پاریس ۲۷ اکتبر ۲۰۱۰.

۸- این رقم هزینه هائی که وزارتخانه های دیگر متحمل می شوند، مخارج مداوا و مستمری زخمیان، کمک به خانواده های نظامیان و غیره را در بر می گیرد.

۹- عهد نامه معروف به «۲ + ۴»، که جمهوری فدرال آلمان، جمهوری دموکراتیک آلمان، فرانسه، اتحاد شوروی، بریتانیا و ایالات متحده در ماه سپتامبر ۱۹۹۰ در مسکو امضاء کردند، چون پیش درآمد اتحاد آلمان تدوین گردیده بود، که وضعیت حقوقی بین المللی آن کشور را به طور پایداری سامان داد. این عهدنامه مقرر داشته است که کشور تازه از دستیابی به سلاح هسته ای چشم می پوشد و «تغییر ناپذیری» مرزهایش را به رسمیت می شناسد.

۱۰- مارکوس کائیم (Markus Kaim)، «درگیری نظامی آلمان در افغانستان. شرایط، ارزیابی، چشم اندازها»، در نشریه یادداشت های سرفا (Notes du Cerfa)، شماره ۷۶، پاریس، ژوئیه ۲۰۱۰.

۱۱- ژاک-پیر کوژون (Jacques-Pierre Gougeon)، «آلمان، قدرتی جدید»، لوموند، ۵ اکتبر ۲۰۱۰.

۱۲- هاینریش اوگوست وینکلر (Heinrich August Winkler)، تاریخ آلمان، در قرون نوزدهم و بیستم. راهی دراز به سوی غرب، انتشارات فایار، پاریس، ۲۰۰۵.

۱۳- اعتبارات همکاری غیرنظامی به دوبرابر افزایش یافت و به نیم میلیارد یورو در سال رسید.